زندگانی تفصیلی حضرت امام موسی بن جعفر(ع)

مقدمه

امام و حکومت عباسیان

فاجعه‌ی فخ

موضع گیری‌های امام

مناظرات و گفتگوهای علمی

عبادت

حلم و گذشت و بردباری

سخاوت و بخشندگی

سخنان امام

بررسی و تحکیم امامت آنحضرت

شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام

-1ابن ابی عمیر

-2صفوان بن مهران

-3صفوان بن یحیی

-4علی بن یقطین

-5مؤمن طاق

هشام بن حکم

پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر(ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

آن هنگام در غروبگهان که سر شاخه‌های سرفراز نخل به نوازش نسیم،سر بن گوش یکدیگر می‌نهند،نشید حماسه‌ی آرام زندگانی تو را نجوا می‌کنند...و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور،می‌گزارند ...

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته‌ی آسمان،می‌ترکد و رگبار سرشك ابر،سرازیر می‌شود،این اشك اندوه پیروان ستم کشیده‌ی توست که به پهنای گونه‌ی تاریخ بر تو گریسته‌اند...آه ای امام راستین و بزرگ !

پرده‌های ستبر سرشك،ما را از دیدن حماسه‌ی مقاومت و پایداری و سر انجام جانسپاری تو در راه حق،باز نخواهد داشت و اگر بر تو می‌گرییم،ایستاده می‌گرییم تا ایستادگی تو را سپاس گفته و هم تاریخ و هستی،پیش پای مقاوم تو،به احترام برخاسته باشیم .

پاکترین درود،از زیباترین و شجاعترین جایگاه دلمان بر تو باد...هماره تا هر گاه...روستای ابواء [1]، آنروز صبح [2]گویی دیگر گونه می‌نمود،پرتو آفتاب نخل‌های سر بلند را تا کمر طلایی کرده و سایه‌های دراز روی بامهای گلی روستا،انداخته بود ...

صدای شتران و صدای گوسفندانی که پیشاپیش چوپانان،آماده‌ی رفتن به صحرا بودند،بذر نشاط صبحگاهی را در دل می‌کاشت و گوش را از آوای زندگی می‌انباشت ...

کنار روستا و روی غدیر و برکه‌ای که زنان از زلال آرام آن،آب بر می‌داشتند،اینك نسیم نوازشگر از گذار آرام خود موج می‌افکند،و چند پرستو،شتابناك و پر نشاط،از روی آن به اینسوی و آنسوی می‌پریدند و هر از چند گاه،سینه‌ی سرخ خویش را که گویی از هرم گرمای سجیل عام الفیل [3]،هنوز داغ بود،به آب می‌زدند...کمی آنسوتر،تك نخلی،چتر سبز و بلند خود را بر گوری افشانده بود و زنی در آن صبحگاه،بر آن خم شده و با حرمت و حشمت‌بوسه بر خاك آن می‌زد و آرام آرام می‌گریست...و زیر لب چیزهایی می‌گفت.از کلام او،آنچه نسیم با خود می‌آورد،گویی این کلمات و جملات شنیده می‌شد :

-درود بر تو،آمنه!ای مادر گرامی پیامبر...خدا تو را-که چنان دور از زادگاه خویش،فرو مردی-،با رحمت‌خود همراه کناد...اینك،من،حمیده،عروس توام،کودکی از سلاله‌ی فرزند تو را در شکم دارم و با دردی که از شامگاه دوشینه می‌کشم،گمان می‌برم که هم امروز،این کودك خجسته را،در این روستا،و در کنار گور تو به دنیا آورم ...

آه،ای بانوی بزرگ خفته در خاك،شوهرم به من فرموده است که این فرزند من،هفتمین، جانشین فرزندت پیامبر،خواهد بود ...

بانوی من!از خداوند بخواهید که فرزندم را سالم به دنیا آورم...آفتاب صبح،از سر شاخه‌های تنها نخل روییده بر آن گور،پائین آمده و بر خاك افتاده بود ...

حمیده،سنگین و محتشم برخاست،دنباله‌ی تن پوش خود را که از خاك گور،غبار آلود شده بود،تکانید،یك دستش را روی شکم گذارد و به گونه‌یی که زنان باردار راه می‌پیمایند،سنگین و با احتیاط و آرام به روستا شتافت ...

ساعتی بعد،هنگامی که آفتاب،بر بلند آسمان ایستاده بود و کبوتران روستا،در چشمه‌ی نور آن،در آسمان شفاف ابواء،بال و پر می‌شستند،صدای هلهله‌ای شادمانه از روستا به فضا برخاست...و خیال من از کنار برکه،می‌دید که برخی زنان،از کوچه‌های روستا،شتابناك و شادمانه،به اینسوی و آنسوی می‌دویدند ...

آه،آنك،دو زن،با همان شتاب به کنار برکه می‌آیند با ظرفهای سفالین بزرگ،تا آب بردارند ...

خیال من گوش می‌خواباند تا از خبر تازه،آگاه شود:-...خواهر،می‌گویند،امام صادق)ع) پس از آگاهی از ولادت کودکشان فرموده‌اند :

»پیشوای بعد از من،و بهترین آفریده‌ی خداوند ولادت یافت « [4] ...

-آیا نفهمیدی که نامش را چه گذارده‌اند؟

-فکر می‌کنم،حتی پیش از ولادت،او را«موسی»نام نهاده بوده‌اند .

چشم خیال من،بی اختیار،فرا سوی برکه،در صحرا به چوپانی افتاد که بی خبر از آنچه در این روستا.رخ داده است گوسفندان را با عصای چوپانی خویش،به پیش می‌راند ...

و یك لحظه،خیالم گمان برد که چوپانك،موسی است و آنجا صحرای سینا و از خیال گذشت: این موسای تازه مولود،مگر در مقابله با کدام فرعون زمان،به دنیا آمده است...؟ !

امام و حکومت عباسیان

امام موسی بن جعفر الکاظم (ع) 4 ساله بودند که بساط حکومت جابرانه‌ی امویان بر چیده شد .

سیاست عرب زدگی امویان،چپاول و زور و ستم،روش‌های ضد ایرانی حکومتشان،مردم و بویژه ایرانیان را که خواستار تجدید حکومت داد خواهانه‌ی اسلام راستین،بویژه در ایام خلافت کوتاه حضرت علی (ع) بودند،بر ضد امویان بر انگیخت و در این میانه کارگزاران سیاسی وقت،ازین گرایش مردم،خاصه ایرانیان به آل علی (ع) و حکومت علی وار،سوء استفاده کردند و به اسم رساندن حق به حقدار،امویان را به کمك ابو مسلم خراسانی بر انداختند اما به جای امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) ابو العباس سفاح عباسی را بر مسند خلافت و در واقع بر اریکه‌ی سلطنت نشانیدند [5] .و بدینگونه،یك سلسله‌ی تازه‌ی پادشاهی اما در لباس خلافت و جانشینی پیامبر در 132 هجری قمری روی کار آمد که نه تنها در ستم و دورویی و بی دینی،هیچ از امویان کم نداشتند بلکه در بسیاری از این جهات،از آنان نیز پیش افتادند .

با این تفاوت که اگر امویان دیر نپاییدند،اینان تا 656 هجری قمری یعنی 524 سال در بغداد، بر همین روال،بر مردم،خلافت که نه،سلطنت کردند .

باری،پیشوای هفتم،در دوره‌ی عمر خویش،خلافت ابو العباس سفاح،منصور دوانیقی،هادی، مهدی و هارون را با همه‌ی ستمها و خفقان و فشار آنها،دریافتند .

برای آینه‌ی جان امام،تنها غبار نفس اهریمنی این پلیدان جابر،کافی بود تا زنگار غم گیرد و به تیرگی اندوه نشیند تا چه رسد به اینکه،هر یك از اینان-از منصور تا هارون-ستمهای بسیار بر پیکر و روح آن عزیز،وارد آوردند و هر چه نکردند،نتوانستند،نه آنکه نخواستند .

ابو العباس سفاح در 136 در گذشت و برادرش منصور دوانیقی بجای او نشست،او شهر بغداد را بنا کرد و ابو مسلم را کشت و چون خلافتش پا گرفت از کشتن و حبس و زجر فرزندان علی و مصادره‌ی اموال آنان لحظه‌ای نیاسود و اغلب بزرگان این خاندان و در راس همه‌ی آنها حضرت امام صادق را از بین برد ...

مردی،خونریز و سفاك و مکار و به شدت حسود و بخیلو حریص و بیوفا بود،بیوفایی او در مورد ابو مسلم که با یکعمر جان کندن او را به خلافت رسانده بود،در تاریخ ضرب المثل است .

هنگامی که پدر بزرگوار امام کاظم را شهید کرد،آنحضرت 20 ساله بود و تا سی سالگی،امام با حکومتخفقان و رعب و بیم منصور،در ستیز بود و مخفیانه،شیعیان خویش را سامان می‌داد و به امور آنان رسیدگی می‌فرمود .

منصور در 158 هلاك شد و حکومتبه پسرش مهدی رسید.سیاست مهدی عباسی،سیاستی مردم فریب و خدعه آمیز بود .

زندانیان سیاسی پدرش را که بیشتر شیعیان امام کاظم بودند،بجز عده‌ی کمی،آزاد کرد و اموال مصادره شده‌ی آنان را،باز پس گردانید.اما همچنان مراقب رفتار آنان می‌بود و در دل بدیشان سخت دشمنی می‌ورزید.حتی به شاعرانی که آل علی را هجو می‌کردند،صله‌های گزاف می‌داد،از جمله یکبار به«بشار بن برد»،هفتاد هزار درهم و به«مروان بن ابی حفص»صد هزار درهم داد .

در خرج بیت المال مسلمین و عیش و نوش و شرابخوارگی و زنبارگی،دستی سخت گشاده داشت،در ازدواج پسرش هارون،50 میلیون درهم خرج کرد [6]شهرت امام در زمان مهدی،بالا گرفت و چون ماه تمام،در آسمان فضیلت و تقوا و دانش و رهبری می‌درخشید،مردمگروها گروه پنهانی بدو روی می‌آوردند و از آن سر چشمه‌ی فیض ازلی،عطش معنوی خویش را فرو می‌نشانیدند .

کارگزاران جاسوسی مهدی،این همه را بدو گزارش کردند،بر خلافتخویش بیمناك شد، دستور داد تا امام را از مدینه به بغداد آورند و محبوس سازند .

»ابو خالد زباله‌ای»نقل می‌کند:«...در پی این فرمان،مامورینی که به مدینه بدنبال آنحضرت رفته بودند،هنگام بازگشت،در زباله،با آن حضرت به منزل من فرود آمدند .

امام در فرصتی کوتاه،دور از چشم مامورین،به من دستور دادند چیزهایی برای ایشان خریداری کنم.من سخت غمگین بودم،و بدیشان عرض کردم:از اینکه سوی این سفاك می‌روید،بر جان شما بیم دارم.فرمودند:مرا از او باکی نیست تو در فلان روز،فلان محل منتظر من باش .

آن گرامی به بغداد رفتند،و من با اضطراب بسیار،روز شماری می‌کردم تا روز معهود در رسید،به همان مکان که فرموده بودند شتافتم،و دلم چون سیر و سرکه می‌جوشید،به کمترین صدایی،از جا می‌جستم و اسپندوار بر آتش انتظار،می‌سوختم.کم کم افق خونرنگ می‌شد و خورشید به زندان شب می‌افتاد،که ناگهان دیدم از دور شبحی هویدا شد،دلم می‌خواست پرواز کنم و به سویشان بشتابم،اما بیم داشتم که ایشان نباشند و راز من بر ملا شود .

در جای ماندم،امام نزدیك شدند،بر قاطری سوار بودند،تا چشم روشن بین و عزیزشان به من افتاد،فرمودند:ابا خالد،شك مکن،...و ادامه دادند :

بعدها مرا دو باره به بغداد خواهند برد،و آن بار دیگر باز نخواهم گشت.و دریغا که همانگونه شد که آن بزرگ فرموده بود [7] «...

باری در همین سفر،مهدی چون امام را به بغداد آورد و زندانی کرد،حضرت علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که خطاب به او این آیه را می‌خوانند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم [8]آیا از شما انتظار می‌رود که اگر حاکم گردید،در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟

ربیع می‌گوید :

نیمه شب مهدی به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد.سخت‌بیمناك شدم و نزدش شتافتم و دیدم آیه فهل عسیتم...را می‌خواند .

سپس به من گفت:برو،موسی بن جعفر را از زندان نزد من بیاور.رفتم و آوردم،مهدی برخاست و با او روبوسی کرد و او را نزد خود نشانید و جریان خواب خود را برای ایشان گفت .

سپس همان لحظه دستور داد که آن گرامی را به مدینه باز گردانند ربیع می‌گوید:از بیم آنکه موانعی پیش آید،همان شبانه وسایل حرکت امام را فراهم ساختم و بامداد پگاه،آن گرامی در راه مدینه بود [9] «...

امام در مدینه،با وجود خفقان شدید دربار عباسی،به ارشاد خلق و تعلیم و آماده ساختن شیعیان،مشغول بود...تا در 169 مهدی هلاك شد و پسرش هادی بجای او به تخت‌سلطنت نشست .

هادی،بر خلاف پدرش،دموکراسی را هم رعایت نمی‌کرد و علنا با فرزندان علی سرسخت‌بود و حتی آنچه پدرش به آنها داده بود،همه را قطع کرد .

و ننگین‌ترین سیاهکاری او،براه افکندن فاجعه‌ی جانگذاز فخ بود .

فاجعه‌ی فخ

حسین بن علی از علویان مدینه،چون از حکومت عباسیان و ستم بسیار ایشان به ستوه آمد،به رضایت [10]امام موسی کاظم علیه السلام،علیه هادی قیام کرد و با گروهی حدود سیصد نفر از مدینه به سوی مکه به راه افتاد .

باری،سپاهیان هادی در محلی به نام فخ،او را محاصره و او و سپاهیانش را شهید کردند و همانند فاجعه‌ای که در کربلا رخ داد،در مورد اینان نیز پیش آمد:سر همه‌ی شهدا را بریدند و به مدینه آوردند و در مجلسی که گروهی از فرزندان امام علی علیه السلام و از جمله حضرت امام کاظم حضور داشتند،سرها را به تماشا گذاردند.هیچ کس هیچ نگفت جز امام کاظم علیه السلام که چون سر حسین بن علی رهبر قیام فخ را دیدند فرمودند :

انا لله و انا الیه راجعون،مضی و الله مسلما صالحا صواما قواما آمرا بالمعروف و ناهیا عن المنکر ما کان فی اهل بیته مثله .

از خداوندیم و بسوی او باز می‌گردیم،سوگند به خدا که به شهادت رسید در حالیکه مسلمان و درستکار بود و بسیارروزه می‌گرفت و بسیار شب زنده دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد،در خاندان وی،چون او وجود نداشت [11] .

هادی،گذشته از اخلاق سیاسی،از جهت‌خصلت‌های فردی نیز مردی منحط،شرابخواره و خوشگذران بود .

یکبار به یوسف صیقل بخاطر چند بیت‌شعر که با آوایی خوش خوانده بود،به اندازه‌ی بار یك شتر درهم و دینار داد . [12]ابن داب نامی،می‌گوید،روزی نزد هادی رفتم،چشمانش از اثر شراب خواری و بیداری،سرخ شده بود.از من قصه‌ای در مورد شراب خواست،برایش به شعر گفتم. شعرها را یاد داشت کرد و 40 هزار درهم به من داد [13] .
اسحاق موصلی موسیقی دان معروف عرب،می‌گوید:اگر هادی زنده می‌ماند ما دیوار خانه‌هایمان را با طلا بالا

می‌بردیم [14] .باری، هادی نیز در 170 در گذشت و هارون شاه اسلام شد [15] !و در این زمان حضرت امام موسی کاظم 42ساله بودند .

دوران هارون،اوج اقتدار و قلدری و چپاول و کامروایی عباسیان بود .

هارون در پایان مراسم بیعت،یحیی برمکی-از ایرانیانی‌که بوزیری پادشا رفته بودند-را به وزارت خویش برگزید و بدو اختیار تام و مطلق در اداره‌ی همه‌ی امور و عزل و نصب هر کس، داده بود و به رسم آنزمان به عنوان پشتوانه‌ای این اختیار،انگشتر خویش را بدو داد [16] .و خود به حیف و میل بیت المال در شرب و زنبارگی و خرید جواهرات و لهو و لعب مشغول شد .

در آمد بیت المال در آن زمان که گوسفند دو یا چهار ساله را به یك درهم می‌فروختند،پانصد میلیون و دویست و چهل هزار درهم بود [17] .و او دست‌به خرج این در آمد گشود:به شاعری بنام اشجع در ازاء مدیحه‌ای،یك میلیون درهم داد [18] .به ابو العتاهیه شاعر و ابراهیم موصلی موسیقیدان به خاطر چند بیت‌شعر و قدری ساز و آواز،هر یك صد هزار درهم و صد دست لباس داد [19] .در قصر هارون گروه زیادی از زنان خوش آواز و سازنواز فراهم آمده بودند و انواع و اقسام سازهای موسیقی آن عصر،در آنجا وجود داشت [20]هارون به جواهرات علاقه‌یی بی مانند داشت،یکبار برای خرید یك انگشتر صد هزار دینار پرداخت [21] .هر روز ده هزار درهم خرج آشپزخانه‌اش بود و گاه تا سی رنگ غذا برایش درست می‌کردند [22] .یکروز هارون غذایی از گوشت‌شتر طلبید،چون آوردند،جعفر برمکی گفت :

-خلیفه می‌دانند که این غذا که برایشان آورده‌اند چقدر خرج برداشته است؟

-سه درهم ...

-نه به خدا،چهار هزار درهم تا کنون خرج برداشته،زیرا مدتها است که هر روز شتری می‌کشند تا اگر خلیفه میل به گوشت‌شتر فرمودند آماده باشد [23] !هارون قمار هم می‌کرد و باده نیز بسیار می‌نوشید حتی گاه با همه‌ی حاضران در مجلس [24] .با وجود این،از سر عوامفریبی به برخی از مظاهر اسلامی هم تظاهر می‌کرد:حج می‌گزارد و گاه به برخی از وعاظ می‌گفت او را موعظه کنند و می‌گریست !...

موضع گیری‌های امام

هارون از سرسختی آل علی در برابر حکومت عباسیان به شدت رنج می‌برد و از این رو،از هر راهی که ممکن می‌شد،می‌کوشید تا آنانرا بکوبد یا در جامعه سبك سازد،پولهای گزاف به شاعران خود فروخته مداح در باری می‌داد تا آل علی‌را هجو کند.از جمله در مورد منصور نمری در ازاء قصیده‌یی که در هجو آل علی سروده بود فرمان داد که او را به خزانه‌ی بیت المال ببرند،تا هر چه می‌خواهد بردارد [25] .

همه‌ی علویان بغداد را به مدینه تبعید کرد و گروهی بیشمار از ایشان را کشت‌یا مسموم ساخت [26] .

حتی از استقبال مردم به قبر حضرت امام حسین علیه السلام،رنج می‌برد و فرمان داد تا قبر و خانه‌های مجاور آن را خراب کنند و درخت‌سدری را که کنار آن مزار پاك روییده بود،قطع نمایند [27] .و پیشتر پیامبر اسلام (ص) سه بار فرموده بود خدا لعنت کند کسی را که رخت‌سدر را قطع می‌کند [28] .

شکی نیست که حضرت امام موسی کاظم-که درود همار‌ه‌ی خداوند بر او باد-نمی‌توانستند با حکومت چنین تباهکاره‌ی نامسلمان ستم پیشه‌یی و پدران او،موافق باشند،و هم از اینروست اگر به قیام فخ رضایت می‌دهند،و هم از اینروست که با شیعیان خویش دائما در تماس مخفی می‌بودند و موضع هر یك را فرد فرد،در مقابله با حکومت جابر وقت تعیین می‌فرمودند .

حضرتش به صفوان بن مهران از یاران خویش می‌فرمودند:تو از همه جهت نیکویی،جز اینکه شترانت را به هارون کرایه می‌دهی.عرض کرد:برای سفر حج کرایه می‌دهم و خودم هم دنبال شتران نمی‌روم .

فرمود:آیا بهمین خاطر ،باطنا دوست نداری که هارون دست کم تا بازگشت از مکه زنده بماند، تا شترانت‌حیف و میل نشود؟و کرایه‌ی تو را بپردازد؟

عرض کرد،چرا .

فرمود:کسی که دوستدار بقای ستمکاران باشد،از آنان به شمار می‌رود [29] .

و اگر گاه به برخی اجازه می‌فرمودند که مشاغل خویش را در دستگاه هارونی حفظ کنند،از جهت‌سیاسی،این چنین صلاح می‌دانستند و کسانی را می‌گماردند که می‌دانستند در آن حکومت وحشت و ترور و خفقان،وجودشان برای جمعیت‌شیعه مفید واقع می‌شود و هم به وسیله‌ی آنان از برخی مکاید حکومت،علیه علویان،آگاه می‌شوند.چنانکه علی بن یقطین وقتی می‌خواست از پست‌خود در دربار هارون استعفا کند حضرت امام کاظم اجازه ندادند .

باری،به هیچ روی امام با این ستمکاران کنار نمی‌آمدند،حتی هنگامی که در چنگال ستم آنان گرفتار می‌شدند:یکروز از ایام محبس امام،هارون،یحیی بن خالد را به زندان فرستاد که موسی بن جعفر اگر تقاضای عفو کند،او را آزاد می‌کنم،امام حاضر نشدند [30] .

امام-علیه السلام-حتی در بدترین وضع گرفتاری،نستوهی و رفتار پر حماسه و ستیزه‌گر و آشتی‌ناپذیر خویش را از دست نمی‌دادند :

به جملات این نامه که یکبار از زندان به هارون نوشته‌اند به دقت نگاه کنید،چقدر شکوه رادی و پایمردی و ایمان به عقیده و هدف از آن بچشم می‌خورد :

...»هیچ روز در سختی بر من نمی‌گذرد مگر که بر تو همان روز در آسایش و رفاه می‌گذرد،اما می‌باش تا هر دو رهسپار روزی شویم که پایانی ندارد و تبهکاران در آنروز زیانکارند [31] «...

آری:این چنین است که هارون نمی‌تواند وجود امام را تحمل کند،ساده لوحانه است اگر باور داشته باشیم که هارون تنها از این جهت که به مقام معنوی امام در دل مردم حسادت می‌کرد، او را به زندان افکند .

او از تماس مخفی مداوم شیعیان آن گرامی با وی توسط کارگزاران دستگاههای امنیتی خویش کاملا آگاه شده بود و هم می‌دانست که اگر امام هر لحظه زمینه را آماده بیابند،باقیام خود و یا با دستور قیام به یاران خود حکومت او را واژگون خواهند فرمود و می‌دید که این روحیه‌ی نستوه کمترین مقدار سازشکاری در کنه وجودش یافته نمی‌شود و اگر روزی چند ظاهرا دست روی دست گذارده است،این سکوت نیست،توقفی تاکتیکی است‌برای یافتن ضربه‌گاه مناسب،پس پیشدستی می‌کند و در نهایت عوامفریبی و وقاحت در برابر قبر پیامبر می‌ایستد و بی آنکه از غصب خلافت و ستمهای خویش و خوردن اموال مردم و تبدیل دستگاه خلافت‌به سلطنت،شرم کند،خطاب به پیامبر می‌گوید :

»یا رسول الله،از تصمیمی که در مورد فرزندت موسی بن جعفر دارم عذر می‌خواهم،من باطنا نمی‌خواهم ایشان را زندانی کنم اما چون می‌ترسم بین امت تو جنگ واقع شود و خونی ریخته گردد،این کار را می‌کنم!!»آنگاه دستور می‌دهد آن گرامی را که هم در آنجا در کنار قبر پیامبر مشغول نماز بود دستگیر کنند و به بصره ببرند و زندانی سازند .

امام یکسال در زندان عیسی بن جعفر والی بصره بسر برد و خصلت‌های برجسته‌ی آن گرامی، چنان در عیسی بن جعفر تاثیر گذارد که آن دژخیم به هارون نوشت:او را از من باز ستان و گرنه آزادش خواهم کرد .

به دستور هارون،آن بزرگ را به بغداد بردند و نزد فضل بن ربیع محبوس ساختند،از آن پس چندی به فضل بن یحیی سپرده شد و نزد او زندانی بود و سر انجام به زندان سندی بن شاهك منتل شد .

علت این نقل و انتقالات متوالی آن بود که هارون هر بار از زندانبانهای آن بزرگوار می‌خواست تا امام را از میان بردارند،اما هیچیك از این زندانبانان او تن به این کار ندادند تا این دژخیم آخرین یعنی سندی بن شاهك،که به اشارت هارون آن عزیز را مسموم کرد و پیش از در گذشت وی،گروهی از شخصیتهای معروف را حاضر ساخت تا گواهی دهند که حضرت موسی کاظم مورد سوء قصد قرار نگرفته و با مرگ طبیعی در زندان از دنیا می‌رود.و با این حیله می‌خواست‌حکومت عباسی را از قتل آن بزرگوار ،تبرئه کند و هم جلوی شورش احتمالی هواداران آن امام را بگیرد [32] .

اما،هوشیاری و نستوهی آن امام،آنان را رسوا ساخت چرا که همینکه شهود به آن حضرت نگریستند،ایشان با وجود مسمومیت‌شدید و بدی احوال و ضعف حال به شهود فرمودند :

مرا به وسیله‌ی 9 عدد خرما مسموم ساخته‌اند،بدنم فردا سبز خواهد شد و پس فردا از دنیا خواهم رفت [33] .

و چنین شد که آن سترگ راد،خبر داد .

دو روز بعد-25 رجب 183 هجری قمری 34-آسمان به سوگ نشست،و زمین نیز،و همه‌ی اهل ایمان و بویژه شیعیان که راهبر راستین خویش را از کف داده بودند.اینك،خطاب به آن شهید بزرگ،بگوییم :

آن هنگام،در غروبگهان که سر شاخه‌های سرفراز نخل،به نوازش نسیم سر بن گوش یکدگر می‌نهند،نشید حماسه‌ی آرام زندگانی تو را نجوا می‌کنند و پیام بیدادها که بر تو رفته است،با نسیم پیام‌آور ،می‌گزارند .

آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته‌ی آسمان می‌ترکد و رگبار سرشك ابر،سرازیر می‌شود،این اشك اندوه پیروان ستم‌کشیده‌ی توست که به پهنای گونه‌ی تاریخ،بر تو گریسته‌اند ...

آه،ای امام راستین و بزرگ !

پرده‌های ستبر سرشك،ما را از دیدن حماسه‌ی مقاومت و پایداری و سر انجام،جانسپاری تو در راه حق،باز نخواهد داشت و اگر بر تو می‌گرییم،ایستاده می‌گرییم،تا ایستادگی تو را در برابر خصم،سپاس گفته و هم به همراه تاریخ و هستی،پیش پای مقاوم تو ،به احترام برخاسته باشیم .

پاکترین درود،از زیباترین و شجاعترین جایگاه دلمان بر تو باد.همیشه،تا هر گاه ...

مناظرات و گفتگوهای علمی

امامان گرامی ما با دانشی الهی که داشتند در مورد هر سئوالی که از آنان می‌شد،پاسخی درست و کامل و در حد فهم پرسشگر ،می‌دادند.و هر کس حتی دشمنان،چون با آنان به احتجاج و گفتگوی علمی می‌نشست،با اعتراف به عجز خویش و قدرت اندیشه‌ی گسترده و احاطه‌ای کامل آنان،برمی‌خاست .

هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد و به احتجاج نشست :

هارون-می‌خواهم از شما چیزهایی بپرسم که مدتی است در ذهنم خلجان می‌کند و تا کنون از کس نپرسیده‌ام،به من گفته‌اند که شما هرگز دروغ نمی‌گویید،جواب مرا درست و است‌بفرمایید !

امام-اگر من آزادی بیان داشته باشم،تو را از آنچه می‌دانم در زمینه‌ی پرسشت آگاه خواهم کرد .

هارون-در بیان آزاد هستید،هر چه می‌خواهید بفرمایید ...

و اما نخستین پرسش من:چرا شما و مردم،معتقد هستیدکه شما فرزندان ابو طالب از ما فرزندان عباس برترید،در حالیکه ما و شما از تنه‌ی یك درختیم .

ابو طالب و عباس هر دو عموهای پیامبر بودند و از جهت‌خویشاوندی با پیامبر،با هم فرقی ندارند .

امام-ما از شما به پیامبر نزدیکتریم .

هارون-چگونه؟

امام-چون پدر ما ابو طالب با پدر رسول اکرم برادر تنی (پدر و مادر یکی) بودند ولی عباس برادر ناتنی (تنها از سوی مادر) بود .

هارون-پرسش دیگر:چرا شما مدعی هستید که از پیامبر ارث هم می‌برید،در حالیکه می‌دانیم هنگامی که پیامبر رحلت کرد عمویش عباس (پدر ما) زنده بود اما عموی دیگرش ابو طالب (پدر شما) زنده نبود و معلوم است که تا عمو زنده است،ارث به پسر عمو نمی‌رسد .

امام-آیا آزادی بیان دارم .

هارون-در آغاز سخن،گفتم دارید .

امام-امام علی بن ابیطالب (ع) می‌فرمایند:با بودن اولاد،جز پدر و مادر و زن و شوهر،دیگران ارث نمی‌برند،و با بودن اولاد برای عمو نه در قرآن و نه در روایات،ارثی ثابت نشده است.پس آنانکه عمو را در حکم پدر می‌دانند،از پیش خود می‌گویند و حرفشان مبنایی ندارد (پس با بودن زهرا،فرزند رسول الله (ص) به عموی او عباس ارث نمی‌رسد (.

مضافا آنکه از پیامبر در مورد علی-درود خدا بر او-نقل‌شده است که:«اقضاکم علی»،علی بهترین قاضی شماست و نیز از عمر بن خطاب نقل شده است که:«علی اقضانا»علی بهترین قضاوت کننده‌ی ماست .

و این جمله،عنوان جامعی است که برای حضرت علی به اثبات رسیده،زیرا همه‌ی دانشهایی که پیامبر،اصحاب خود را با آنها ستوده از قبیل علم قرآن و علم احکام و مطلق علم،همه در مفهوم و معنای قضاوت اسلامی،جمع است و وقتی می‌گوییم علی در قضاوت از همه بالاتر است‌یعنی در همه‌ی علوم از دیگران بالاتر است .

)پس گفتار علی که می‌گوید:با بودن اولاد،عمو ارث نمی‌برد،حجت است و باید آنرا بپذیریم نه گفته‌ی:عمو در حکم پدر است را،زیرا به تصریح پیامبر،علی از دیگران به احکام دین آشناتر است (.

هارون-پرسش دیگر :

چرا شما اجازه می‌دهید مردم شما را به پیامبر نسبت‌بدهند و بگویند:فرزندان رسول خدا در صورتیکه شما فرزندان علی هستید،زیرا هر کس به پدر خود نسبت داده می‌شود)نه به مادر) و پیامبر جد مادری شماست .

امام-اگر پیامبر زنده شده و از دختر تو خواستگاری کند،به او می‌دهی؟

هارون-سبحان الله،چرا ندهم،بلکه در آنصورت بر عرب و عجم و قریش،افتخار هم خواهم کرد .

امام-اما اگر پیامبر زنده شود از دختر من خواستگاری نخواهد کرد و منهم نخواهم داد .

هارون-چرا؟

امام-چون او پدر من است (و لو از طرف مادر) ولی پدر تو نیست.(پس می‌توانم خود را فرزند رسول خدا بدانم (

هارون-پس چرا شما خود را ذریه‌ی رسول خدا می‌دانید و حال آنکه ذریه از سوی پسر است نه از سوی دختر .

امام-مرا از پاسخ این پرسش معاف دار .

هارون-نه،باید پاسخ بفرمایید و از قرآن دلیل بیاورید ...

امام- «...و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی «... [35]

اکنون می‌پرسم:عیسی که در این آیه ذریه‌ی ابراهیم به شمار آمده،آیا از سوی پدر به او منصوب است‌یا از سوی مادر؟

هارون-به نص قرآن،عیسی پدر نداشته است .

امام-پس از سوی مادر،ذریه نامیده شده است،ما نیز از سوی مادرمان فاطمه-درود خدا بر او-ذریه‌ی پیامبر محسوب می‌شویم .

آیا آیه‌ی دیگر بخوانم؟

هارون-بخوانید!امام-آیه‌ی مباهله را می‌خوانم: «فمن حاجك فیه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین « [36]هیچکس ادعا نکرده است که پیامبر در مباهله با نصارای نجران جز علی و فاطمه و حسن و حسین،کس دیگری را برای مباهله با خود برده باشد پس مصداق ابنائنا (پسرانمان را) در آیه‌ی مزبور،حسن و حسین-درود خدا بر آن هر دوان-هستند،با اینکه آنها از سوی مادر به پیامبر منسوبند و فرزندان دختر آن گرامی‌اند .

هارون-از ما چیزی نمی‌خواهید؟

امام-نه،می‌خواهم به خانه‌ی خویش باز گردم .

هارون-در این مورد باید فکر کنیم [37] ...

عبادت

شناخت ویژه‌ی آن گرامی از خداوند و انس روحی وی با پروردگار بزرگ و نورانیت ذاتی وی که ویژه‌ی امامان پاك است،همه او را به عبادتی گرم و راز و نیازی عاشقانه با خدا سوق می‌داد. وی عبادت را همان سان که خداوند در قرآن به عنوان غایت آفرینش شناسانده است، می‌دانست و به هنگام فراغت از کارهای اجتماعی،هیچ کاری را همسنگ آن قرار نمی‌داد. هنگامی که به دستور هارون به زندان افتاد،چنین فرمود :

اللهم انی طالما کنت اسالك ان تفرغنی لعبادتك و قد استجبت منی فلك الحمد علی ذلك [38] .

خداوندگارا،چه بسیار مدت می‌بود که از تو می‌خواستم مرا برای عبادت خویش،فراغت دهی، اینك دعایم را به اجابت رساندی،پس تو را بر این سپاس می‌گویم .

این جمله،شدت اشتغال به کارهای اجتماعی آن بزرگوار را در ایامی که به زندان نیفتاده بودند،نیز می‌رساند.هنگامی که آن امام در زندان ربیع بود،هارون گاهی روی بامی که مشرف به زندان امام بود،می‌رفت و به داخل زندان نگاه می‌کرد.هر بار می‌دید که چیزی چون لباسی در گوشه‌ی زندان افکنده‌اند،و از جای نمی‌جنبد.یکبار پرسید،آن لباس از آن کیست؟ربیع گفت:لباس نیست،موسی بن جعفر است که اغلب در حالت‌سجود و عبادت پروردگار زمین را بوسه می‌زند .

هارون گفت‌براستی که او از عباد بنی هاشم است .

ربیع پرسید:پس چرا دستور می‌دهی که در زندان بر او بسیار سخت‌بگیرند .

گفت:هیهات،چاره‌یی جز این نیست [39] !!یکبار،هارون کنیزی ماه چهره را به عنوان خدمتکاری آن گرامی فرستاد و در باطن بدین قصد که اگر امام بدو تمایلی نشان دادند،از اینطریق دست‌به تبلیغاتی علیه آن گرامی بزند.امام به آورنده‌ی دخترك گفت‌شما به این هدیه‌ها دلبسته‌اید و بدان‌ها می‌نازید،من به این هدیه و امثال آن نیازی ندارم.هارون خشمگین شد و دستور داد که کنیز را به زندان ببر و به امام بگو،ما تو را با رضایت‌خود تو به زندان نیفکنده‌ایم. (یعنی ماندن این کنیز هم بستگی به رضایت تو ندارد .)

چیزی نگذشت که جاسوسان هارون که مامور گزارش‌ارتباطات کنیز با امام بودند به هارون خبر بردند که کنیزك،بیشتر اوقات در حال سجده است.هارون گفت‌به خدا سوگند،موسی بن جعفر او را افسون کرده است ...

کنیز را خواست و از او باز خواست کرد اما کنیزك جز نکویی از امام نگفت.هارون به مامور خود دستور داد که کنیز را نزد خویش نگهدارد و با کسی چیزی از این ماجرا نگوید.کنیزك پیوسته در عبادت بود تا چند روز پیش از وفات امام از دنیا رفت [40] .

آن گرامی این دعا را بسیار می‌خواند :

اللهم انی اسالك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب

خداوندگارا،از تو آسایش هنگام مرگ و گذشت و بخشایش هنگام حساب را می‌طلبم [41] .

قرآن را بسیار خوش می‌خواند،چندان که هر کس صدای او را می‌شنید،می‌گریست مردم مدینه به وی«زین المتهجدین»یعنی آذین شب زندداران لقب داده بودند [42] .

حلم و گذشت و بردباری

بردباری و گذشت آن بزرگ،بی‌مانند و سرمشق دیگران بود .

لقب«کاظم»به دنباله‌ی نام آن گرامی،حاکی از همین خصلت وی و نشانه‌ی شهرت ایشان به کظم غیظ و گذشت و بردباری اوست .

در روزگاری که عباسیان،در سراسر بلاد اسلامی خفقان ایجاد کرده بودند و اموال مردم را به عنوان بیت المال می‌گرفتند و صرف عیش و نوش می‌کردند و بر اثر حیف و میل آنان،فقر عمومی بیداد می‌کرد،مردم اغلب بی‌فرهنگ و فقیر بودند و تبلیغات ضد علوی عباسیان نیز، اذهان ساده لوحان را می‌آلود،گهگاه،برخی از سر

نادانی،بر امام بر می‌آشفتند،اما آن بزرگوار، با اخلاق عالی خویش،بر آشفته‌ها را تسکین می‌داد و با ادب و متانت‌خویش،آنها را تادیب می‌کرد .

مردی از اولاد خلیفه‌ی دوم در مدینه می‌زیست که امام را آزار می‌داد و گاهی که امام را می‌دید با دشنام،توهین می‌کرد .

برخی از یاران امام،پیشنهاد می‌کردند که او را از میان بردارند:امام شدیدا ایشان را از اینکار باز می‌داشت .

یکروز امام جای او را که در مزرعه‌ای بیرون مدینه بود،پرسیدند .

چارپایی سوار شدند و بدانجا رفتند و او را در مزرعه یافتندو همچنان سواره وارد مزرعه شدند.او فریاد زد که زراعت مرا پایمال نکن!حضرت اعتنایی به گفته‌ی او نکردند و همچنان سواره نزد او رفتند [43]و چون کنار او رسیدند،از چارپا پیاده شدند و با گشاده رویی و بزرگواری از او پرسیدند :

چقدر برای این مزرعه خرج کرده‌ای؟

گفت:صد دینار

فرمود:چقدر امید سود داری؟

گفت:غیب نمی‌دانم .

فرمود:گفتم چقدر امیدوار هستی؟

گفت:امید دویست دینار سود دارم .

حضرت سیصد دینار به او مرحمت فرمودند و فرمودند زراعت هم از آن خودت،خدا به تو آنچه به آن امید داری خواهد رسانید.آن شخص برخاست و سر آن گرامی را بوسید و از او خواست که از گناهان و جسارت‌های وی در گذرد.امام تبسمی فرمودند و باز گشتند ...

روز بعد،آن مرد در مسجد نشسته بود که امام (ع) وارد شدند .

آنمرد تا نگاهش به امام افتاد گفت :

الله اعلم حیث‌یجعل رسالته

خدا بهتر می‌داند که رسالت‌خویش را به چه کسانی بدهد. (کنایه از آنکه امام موسی بن جعفر به راستی شایستگی امامت دارند (

دوستانش با شگفتی پرسیدند،داستان چیست،قبلا از او بد می‌گفتی؟

او دو باره امام را دعا کرد و دوستانش با او به ستیزه برخاستند ...

امام با یارانی از خود که قصد قتل او را داشتند فرمود:کدام بهتر است،نیت‌شما یا اینکه من با رفتار خویش او را به راه آوردم؟ [44]

سخاوت و بخشندگی

امام علیه السلام به دنیا به چشم هدف نمی‌نگریست و اگر مالی فراهم می‌آورد دوست می‌داشت‌با آن خدمتی بکند و روح پریشان افسرده‌ای را آرامش بخشد و گرسنه‌یی را سیر کند و برهنه‌ای را بپوشاند :

محمد بن عبد الله بکری می‌گوید:از جهت مالی سخت درمانده شده بودم و برای آنکه پولی قرض کنم وارد مدینه شدم،اما هر چه این در و آن در زدم نتیجه نگرفتم و بسیار خسته شدم. با خود گفتم خدمت‌حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر-درود خدا بر او-بروم و از روزگار خویش نزد آن بزرگ شکایت کنم .

پرسان پرسان ایشان را در مزرعه‌یی در یکی از روستاهای‌اطراف مدینه سرگرم کار یافتم.امام برای پذیرایی از من نزدم آمدند و با من غذا میل فرمودند،پس از صرف غذا پرسیدند،با من کاری داشتی؟ماجرا را برایشان عرض کردم،امام برخاستند و به اطاقی در کنار مزرعه رفتند و باز گشتند و با خود سیصد دینار طلا (سکه) آوردند و به من دادند و من بر مرکب خود و بر مرکب مراد سوار شدم و باز گشتم [45] .

عیسی بن محمد که سنش به نود رسیده بود می‌گوید:یکسال خربزه و خیار و کدو کاشته بودم،هنگام چیدن نزدیك می‌شد که ملخ تمام محصول را از بین برد و من یکصد و بیست دینار خسارت دیدم .

در همین ایام،حضرت امام کاظم علیه السلام، (که گویی مراقب احوال یکایك ما شیعیان می‌بودند) یکروز نزد من آمدند و سلام کردند و حالم را پرسیدند،عرض کردم:ملخ همه‌ی کشت مرا از بین برد .

پرسیدند:چقدر خسارت دیده‌ای؟

گفتم:با پول شترها صد و بیست دینار .

امام علیه السلام یکصد و پنجاه دینار به من دادند .

عرض کردم:شما که وجود با برکتی هستید به مزرعه‌ی من تشریف بیاورید و دعا کنید .

امام آمدند و دعا کردند و فرمودند :

از پیامبر روایت‌شده است که:به باقیمانده‌های ملك ومالی که به آن لطمه وارد آمده است، بچسبید .

من همان زمین را آب دادم و خدا به آن برکت داد و چندان محصول آورد که به ده هزار فروختم [46] .

سخنان امام

-1فروتنی در آنست که با مردم چنان کنی که دوست می‌داری با تو همانگونه رفتار کنند [47] .

-2بهترین وسیله‌ی نزدیکی به خدا،پس از شناخت او،نماز،نیکی به والدین،و ترك حسد و خود پسندی و فخر و نازیدن است [48] .

-3آنکه خیانت ورزد و عیب چیزی را بر مسلمانی فرو پوشد یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند،مستوجب لعنت‌خداوند است [49] .

-4بنده‌ی بسیار بد خداوند کسی است که دو روی و دو زبان باشد.پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد،بدگویی کند یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد بدو رشك ورزد و چون گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست‌بردارد [50] .

-5هر کس عاشق دنیا شد،ترس آخرت از دلش رختبر می‌بندد [51] .

-6خیر الامور اوسطها،بهترین کارها،حد میانه‌ی آنهاست [52] .

-7حصنوا اموالکم بالزکاة،اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید [53] .

درود خدا بر او باد که امام راستین بود،و بهترین بود،در رهبری و خصلت‌های خدا گون و هماره تا انسان بجاست از لب شهیدان و آزادگان بر او درود باد .

بررسی و تحکیم امامت آنحضرت

امامان گرامی ما را رسم بر این بود که برای شناساندن امام و مرجع علمی و سیاسی و دینی بعد از خویش،به نام و شخص او تصریح می‌فرمودند تا برای آنها که می‌خواستند از ین رهگذر سوء استفاده‌های سیاسی،بکنند،مفری باقی نماند و هم شیعیان راستین،امام و جانشین واقعی را باز شناسند،از اینرو،در مورد امام کاظم علیه السلام نیز،پدر گرامیشان با وجود حکومت پر خفقان عباسی،باز در مواردی بسیار به امامت آنحضرت پس از خویش تصریح فرموده‌اند که تنها به چند نمونه اکتفا می‌شود:-علی بن جعفر گوید:پدرم امام صادق علیه السلام به گروهی از اصحاب و خواص خویش فرمود:سفارش مرا در مورد فرزندم موسی بپذیرید،زیرا او از همه‌ی فرزندان من و نیز از همه کسانی که از من بیادگار می‌مانند،برتر است و جانشین من پس از من و حجتخداوند بر همه‌ی بندگان خدا خواهد بود [54] .

-2عمر بن ابان می‌گوید:امام صادق (ع) ،امامان پس از خود را یاد کرد .

من اسماعیل فرزند ایشان را نام بردم،فرمود،نه،به خدا سوگند این کار به اختیار ما نیست،به دستخداست [55] .

-3زراره-یکی از برجسته‌ترین شاگردان امام صادق علیه السلام می‌گوید:خدمت آن بزرگ رسیدم،سرور فرزندانش موسی علیه السلام سمت راست آن گرامی و جنازه‌یی-که جنازه‌ی فرزند دیگرش اسماعیل بود-روبروی حضرت قرار داشت .

به من فرمود:زراره،برو و داود رقی،حمران و ابو بصیر (سه تن از یاران آن حضرت (را بیاور. رفتم و آوردم .

دیگران هم می‌آمدند تا سی نفر شدیم و اطاق پر شد .

امام به داود رقی فرمودند:پارچه‌ی روی جنازه را کنار بزن.داود چنان کرد که امام فرموده بود. آنگاه آن گرامی فرمود :

داود!ببین اسماعیل زنده استیا مرده .

گفت:سرور من،مرده است .

امام به یکایك حاضران جنازه را نشان داد و همه گفتند مرده است .

فرمود:خداوندا گواه باش (که برای رفع اشتباه مردم تا این اندازه کوشیدم) سپس دستور دادند،او را غسل و حنوط کردند و در کفن نهادند و چون تمام شد باز به مفضل فرمودند: صورت او را باز کن .

مفضل چنان کرد که امام فرموده بودند.آنگاه فرمود:زنده استیا مرده؟مفضل عرض کرد. مرده است.و باز از همه‌ی حاضران پرسید و همه همان را گفتند.و حضرت دگر بار فرمودند: خدایا گواه باش،اما باز گروهی که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند موضوع امام بودن اسماعیل را مطرح خواهند کرد .

و در این هنگام به فرزندش موسی اشاره کرد و فرمود :

خدا نور خود را تایید می‌کند،گر چه گروهی آنرا نخواهند .

اسماعیل را دفن کردند،امام از حاضران پرسیدند:آنکه در اینجا دفن شد که بود،همه گفتند: فرزندتان اسماعیل.امام فرمودند خدایا گواه باش.سپس دست فرزند خود موسی را گرفتند و گفتند :

هو الحق و الحق معه و منه الی ان یرث الله الارض و من علیها.او بر حق و با حق است و حق از اوست تا روز رستخیز [56] .

-4منصور بن حازم می‌گوید به امام صادق عرض کردم :

پدر و مادرم فدای شما باد،هر صبح و شام جانها در معرض مرگ قرار دارند،اگر برای شما چنین پیش آید چه کس امام ما خواهد بود؟امام دست‌بر شانه‌ی راست فرزندش ابو الحسن موسی زد و فرمود اگر برای من پیش آمدی رخ داد،این فرزندم امام شما خواهد بود.و آن گرامی در آن هنگام 5 ساله بود و عبد الله فرزند دیگر امام صادق-که بعدها برخی به امامت او عقیده‌مند شدند-نیز در آن مجلس با ما بود .

-5شیخ مفید-که رحمت گسترده‌ی خداوند به روان پاك او باد-می‌گوید :

گروهی از بزرگان یاران حضرت امام ششم-درود خدا بر او-مانند:مفضل بن عمر،معاذ بن کثیر،عبد الرحمن بن حجاج،فیض بن مختار،یعقوب سراج،سلیمان بن خالد،صفوان جمال و دیگران-که ذکر نامشان به درازا می‌کشد- موضوع جانشینی حضرت امام کاظم علیه السلام را روایت کرده‌اند و نیز از اسحق و علی دو برادر امام موسی کاظم-که در فضل و ورع و تقوای آنان تردیدی نیست،روایت‌شده است [57] .

با اینهمه تاکیدها و تصریح‌ها،برای شیعه و آنانکه با امام ششم سر و کار داشتند مشخص و معین بود که پس از آن‌گرامی،فرزندش ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم،امام است،نه اسماعیل-که در حیات پدر از دنیا رفت-و نه فرزند اسماعیل که محمد نام داشت و نه فرزند دیگر امام صادق علیه السلام که عبد الله نامیده می‌شد.با این وجود،پس از درگذشت آن امام راستین،گروهی به امامت فرزندش اسماعیل و یا فرزند اسماعیل و یا عبد الله معتقد شدند و از مسیر روشنی که برایشان تعیین شده بود،به انحراف گراییدند .

شاگردان و تربیت‌یافتگان مکتب امام

دانش و رفتار آن گرامی نمایشگر علم و عمل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اجداد پاکش بود.همه‌ی تشنگان علم و کمال از چشمه‌ی مکتب او سیراب می‌شدند و چنان می‌آموخت که شاگردان وی در کمترین هنگام می‌توانستند به مقامات عالی ایمانی و علمی برسند .

حدود بیست‌سال از عمر گرامی‌اش می‌گذشت که پدر بزرگوارش رحلت کرد و اکثر شاگردان و تربیت‌شدگان مکتب پدر،بدو روی آوردند و متجاوز از سی سال از آن گرامی استفاده بردند [58] .

تربیت‌شدگان مکتب آن گرامی در علم فقه،حدیث،کلام و مناظره،با دیگران قابل قیاس نبودند و در اخلاق و عمل و خدمت‌به مسلمانان،نمونه روزگار بودند.استادان علم‌کلام قدرت بحث‌با هیچیك از آنان را نداشتند و در مناظره با آنان به زودی از پای در می‌آمدند و به عجز خود اعتراف می‌کردند .

عظمت روحی و شخصیت عظیم این شاگردان امام چشم مخالفین به ویژه حکومت وقت را خیره کرده بود،و بیم داشتند که اینان با آن موقعیت و محبوبیتی که دارند قیام کنند و مردم را به دنبال خود بکشانند .

اینك اجمالی از شرح حال برخی از تربیت‌شدگان این مکتب را می‌خوانیم :

-1ابن ابی عمیر

او در سال 217 درگذشت،محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را-که بر همه‌شان درود خدا باد-) درك کرد،و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه‌ی اطهار (ع) بود،و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است.مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود،جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره‌ی او می‌نویسد:ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه‌ی زمان بود [59] .

فضل بن شاذان می‌گوید:برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می‌داند،حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید،او امتناع کرد،او را برهنه کردند و میان دو درخت‌خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند،و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند [60] .

ابن بکیر می‌گوید:ابن ابی عمیر زندانی شد،و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید،و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند [61] و گویا در خلال همین زندانی شدنها و گرفتاریها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت .

شیخ مفید می‌نویسد:ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت،شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود،چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه‌ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد .

ابن ابی عمیر گفت:این پول را از کجا آوردی؟ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌یی؟

-خانه‌ام را فروختم !

-امام صادق به من فرموده است:خانه‌ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یك درهمش نیاز دارم،قبول نمی‌کنم [62] .

-2صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاك و موثقی بود که بزرگان علما به‌روایات او اهمیت می‌دهند،در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد.

چنانکه پیشتر اشاره کردیم،همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمك کرد،از هر گونه کمك به آنان خود داری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می‌سپرد،فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمك کرده باشد . [63]

-3صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود.شیخ طوسی می‌نویسد:صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت [64] .

صفوان،امام هشتم (ع) را نیز درك کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت [65] امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود:خدا از او-به رضایتی که من از او دارم-راضی باشد،هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید [66] .

امام کاظم علیه السلام می‌فرمود:ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله‌ی گوسفند بی‌چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت‌به دین شخص مسلمان نیست،و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست [67] .

4-علی بن یقطین

وی در سال 124 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد [68]پدرش شیعه بود،و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می‌فرستاد،مروان او را تعقیب کرد،وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند.هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد،یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت [69] .

علی بن یقطین با عباسیها کاملا ارتباط برقرار کرد،و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد،و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمك کار آنان بود،و ناراحتی‌های آنان را برطرف می‌کرد .

هارون الرشید،علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید،علی بن یقطین به امام کاظم)ع) عرض کرد نظر شما در باره‌ی شرکت در کارهای اینان چیست؟

فرمود:اگر ناگزیری،از اموال شیعه پرهیز کن .

راوی این حدیث می‌گوید:علی بن یقطین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می‌کنم،ولی در پنهان به آنان باز می‌گردانم [70] .

یکبار به امام کاظم (ع) نوشت:حوصله‌ام از کارهای سلطان تنگ شده است،خدا مرا فدایت گرداند،اگر اجازه‌دهی از این کار کناره می‌گیرم .

امام در پاسخ او نوشت:اجازه نمی‌دهم از کارت کناره گیری کنی،از خدا بپرهیز [71] !

و نیز یکبار به او فرمود:به یك کار متعهد شو،من سه چیز را برای تو تعهد می‌کنم:اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد.علی بن یقطین گفت :

کاری که من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود:اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی . [72]

عبد الله بن یحیی کاهلی می‌گوید:خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می‌آمد،امام رو به یارانش کرد فرمود :

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می‌آید نگاه کند.یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟امام فرمود :

گواهی می‌دهم که او از اهل بهشت است . [73]

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت،هر چه آن گرامی دستور می‌داد انجام می‌داد،گر چه راز آن دستور را نداند :

یکبار،هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن‌یقطین داد که در میان آنها جبه‌یی شاهانه بود،آن لباسها و آن جبه را به اضافه‌ی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد. امام همه‌ی اموال،جز آن جبه را پذیرفت،و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت .

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده‌اند،ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت،علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه‌ی علی بن یقطین به امام کاظم،و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می‌دانست گفت.هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می‌کنم،اگر اینطور که تو می‌گویی،همانگونه باشد،او را خواهم کشت.و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟

گفت:آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام ...

-هم اکنون آن را بیاور !

علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد،لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت،و به علی بن یقطین گفت:لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت‌باز گرد،پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم،و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند.و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده‌بود که جان سپرد . [74]

علی بن یقطین به سال 182 هجری قمری،زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت . [75]و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند . [76]

-5مؤمن طاق [77]

محمد بن علی بن نعمان،کنیه‌اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق،از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود،و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت،و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است . [78]

مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد .

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی باز داشت،ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می‌فرمود .

امام صادق در شان او به خالد فرمود:صاحب طاق با مردم به بحث می‌پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می‌آیدو تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی‌کنی . [79]

وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد،ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی درنگ گفت:ولی امام تو تا«روز وقت معلوم»مهلت داده شده است . [80]یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره‌ی او فرموده: «فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم [81] «

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ،و در این فن بر دیگران برتری داشت.ابن ندیم می‌نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره‌ی امامت را می‌شکافت،او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود . [82]

هشام کتابهای بسیار نوشت،و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه‌های جالبی انجام داد :

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت:آیا ممکن است‌حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه.یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می‌کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟هشام گفت،آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد،ممکن نیست هر دو بر حق باشند .

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند،پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره‌ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند.کدام بر حق بودند؟

گفت:هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد:در قرآن مجید،در قصه‌ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟

یحیی گفت:هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند،و نزاع آنان صوری بود،و می‌خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند .[83]

هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند.و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود،این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می‌گویی کسی از پیامبر ارث نمی‌برد دروغ می‌گویی و ما وارث اوییم .

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت،و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد .[84]

یونس بن یعقوب می‌گوید:گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود،امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سئوال کردی؟

هشام گفت از شما شرم می‌کنم و در خدمت‌شما زبانم کار نمی‌کند !

امام فرمود:وقتی به شما دستوری می‌دهیم انجام دهید !

هشام گفت:شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می‌نشیند و برای مردم صحبت می‌کند و این بر من گران بود.روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته‌اند و از او مطالبی سؤال می‌کنند .جمعیت را شکافتم و نزدیك او نشستم و گفتم ای دانشمند،من غریبم،اجازه بده سؤالی را مطرح کنم!اجازه داد.گفتم آیا چشم داری؟گفت ای پسرك این چه سؤالی است؟گفتم سئوال من همینگونه خواهد بود.گفت:بپرس گر چه سئوالت احمقانه است .

دوباره پرسیدم:چشم داری؟

-آری .

-به وسیله‌ی آن چه می‌بینی؟

-رنگها و شکلها را .

-آیا بینی داری؟

-آری .

-با آن چه می‌کنی؟

-بوها را استشمام می‌کنم .

-دهان داری؟

-آری .

-با آن چه می‌کنی

-طعم غذاها را می‌چشم

-آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟

-دارم .

-با آن چه می‌کنی؟

-با آن هر چه بر جوارح من وارد شود،تمیز و تشخیص می‌دهم .

-آیا این جوارح،تو را از این مرکز احساس بی‌نیاز نمی‌کنند؟

-نه !

-چطور؟در صورتیکه همه‌ی اعضا و جوارح تو صحیح و سالم هستند !

-هر گاه این جوارح در چیزی شك کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می‌کنند تا شك آنان بر طرف و یقین حاصل شود .

-پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شك این جوارح قرار داده است؟

-آری .

-پس حتما به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟

-آری .

هشام می‌گوید گفتم:خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد وا نگذاشته است،اما همه‌ی این خلق را در حیرت و شك و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شك به او رجوع کنند وا گذاشته است؟ !!

عمرو بن عبید ساکت‌شد و چیزی نگفت‌سپس به من رو کرد...و پرسید :

اهل کجائی؟گفتم:اهل کوفه .

گفت:تو هشام هستی.و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم .

امام صادق علیه السلام تبسم کرد و فرمود:چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟

هشام گفت:ای پسر رسول خدا (ص) ،همینطور بر زبانم جاری شد .

امام فرمود:ای هشام!به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است [85] .

پی‌نوشتها :

-1که بین مدینه و مکه واقع شده است .

-2صبح روز هفتم ماه صفر یکصد و بیست و هشت‌سال قمری پس از هجرت .

-3اشاره به سوره‌ی فیل،آیه‌ی: و ارسل علیهم طیرا ابابیل،ترمیهم بحجارة من سجیل .

-4کافی- ج 1 ص 476

-5داعیان انقلاب ضد اموی،خیانت‌بزرگی کردند بدین معنی که عباسیان را به جای علویان جا زدند و نگذاشتند خلافت‌به مرکز اصلی و راستین خویش باز گردد .

ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی،نخست مردم را به طرف آل علی می‌خواندند،اما،هم از نخست، در زیر پرده،کاخ سلطنت عباسیان را پی می‌افکندند و هم ازین روی بود که حضرت امام صادق،با ژرفنگری سیاسی،به گفته‌های آنان ترتیب اثر ندادند چون می‌دانستند که آنان واقعا به یاری او بپا نخواسته‌اند،و چیز دیگری در سر می‌پرورانند.رجوع کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی ج 1 ص 154 چاپ مصر- تاریخ یعقوبی ج 3 ص 89- بحار الانوار ج 11ص 142 چاپ کمپانی

-6حیاة الامام ج 1 ص 445- 439

-7بحار ج 48 ص 71 و 72و نیز اعلام الوری طبری،چاپ علمیه اسلامیه ص 295 با اندك تفاوت و تصرف

-8سوره‌ی محمد (ص) - آیه‌ی 22

-9تاریخ بغداد ج 13 ص 30- 31

-10مقاتل الطالبیین ص 447

-11مقاتل الطالبیین چاپ مصر ص 453

-12تاریخ طبری ج 10 ص 592 چاپ لیدن

-13تاریخ طبری ج 10 ص 593 چاپ لیدن

-14حیاة الامام ج 1 ص 458

-15تاریخ یعقوبی ج 2 ص 407 چاپ بیروت

-16طبری ج 10 ص 603

-17حیاة الامام ج 2 ص 29

-18حیاة الامام ج 2 ص 39

-19حیاة الامام ج 2 ص 32

-20حیاة الامام ج 2 ص 62

-21الامامة و السیاسة ج 2

-22حیاة الامام ج 2 ص 39

-23حیاة الامام ج 2 ص 40

-24حیاة الامام 2- 70

-25حیاة الامام 2- 77

-26مقاتل الطالبین 463- 497

-27امالی شیخ طوسی ص 206 چاپ سنگی

-28امالی شیخ طوسی ص 206

-29رجال کشی ص 441- 440 پدر گرامی آن حضرت،امام صادق علیه السلام نیز به یونس بن یعقوب می‌گوید:اینان را در بناء مسجد هم یاری نکن وسائل ج 12 ص 120- 130

-30غیبت‌شیخ طوسی چاپ سنگی ص 21

-31تاریخ بغداد ج 13 ص 32

-32غیبت‌شیخ طوسی ص 22- 25 چاپ سنگی

-33عیون اخبار الرضا ج 1 ص 97

-34کافی ج 1 ص 486- انوار البهیه ص 97

-35سوره‌ی انعام- آیه‌ی 84

-36سوره‌ی آل عمران- آیه‌ی 61

-37عیون اخبار الرضا ج 1 ص 81 چاپ قم- احتجاج طبرسی چاپ سنگی نجف ص 211- 213 -بحار ج 48 ص 129- 125

-38حیاة الامام ج 1 ص 140- ارشاد مفید ص 281 با کمی تفاوت

-39حیاة الامام موسی بن جعفر ج 1- ص 140- ارشاد مفید ص 281 با اندك تفاوت

-40مناقب ابن شهر آشوب چاپ قم ج 4 ص 297 نقل به اختصار

-41ارشاد مفید ص 277

-42ارشاد مفید ص 279

-43این کار چون برای اصلاح و به راه آوردن آن شخص انجام می‌شده در نظر امام جایز بلکه لازم بوده است .

-44تاریخ بغداد ج 13- ص 28- ارشاد مفید ص 278

-45تاریخ بغداد،ج 13- ص 28

-46تاریخ بغداد ج 13 ص 29

-47وسایل ج 2 ص 456 چاپ قدیم

-48تحف العقول

-49مستدرك الوسائل ج 2 ص 455

-50مستدرك الوسائل ج 2 ص 102

-51آیین زندگی ص 131

-52بحار ج 48 ص 154

-53بحار ج 48 ص 150

-54اعلام الوری طبرسی ص 291 چاپ علمیه اسلامیه- اثبات الهداة ج 5 ص 486

-55بصائر الدرجات ص 471 چاپ جدید- اثبات الهداة ج 5 ص 484

-56غیبت نعمانی،چاپ سنگی ص 179- بحار ج 48 ص 21

-57ارشاد مفید ص 270

-58وفات امام صادق (ع) در سال 148 هجری قمری و وفات امام کاظم در سال 183 واقع شده است .

-59منتهی المقال ص 254 چاپ سنگی

-60رجال کشی ص 591

-61رجال کشی ص 590

-62اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86

-63رجال کشی ص 441- 440

-64فهرستشیخ طوسی.ص 109 چاپ نجف 1380

-65فهرست نجاشی ص 148 چاپ تهران

-66رجال کشی ص 502

-67رجال کشی ص 503

-68فهرستشیخ طوسی ص 117

-69فهرستشیخ طوسی ص 117

-70کافی ج 5 ص 110

-71قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی

-72رجال کشی ص 433

-73رجال کشی ص 431

-74ارشاد مفید ص 275

-75رجال کشی ص 430

-76فهرستشیخ طوسی ص 117

-77چون مغازه‌ی مؤمن طاق در کوفه در زیر طاقی قرار گرفته بود به این نام مشهور شد .

-78رجال کشی ص 135 و 239 و 240

-79رجال کشی ص 186

-80رجال کشی ص 187

-81سوره‌ی حجر آیه‌ی 38

-82فهرست ابن ندیم ص 263 چاپ مصر

-83داستان اود و آن دو فرشته در سوره‌ی ص آیه‌ی 21- 26 یاد شده،توضیح آن را می‌توانید در یکی از تفاسیر فارسی بخوانید .

-84الفصول المختارة سید مرتضی،ص 26 چاپ نجف (با اختصار (

-85رجال کشی ص 271- 273- اصول کافی ج 1 ص 196 با اندك تفاوت- مروج الذهب مسعودی با تفاوتی بیشتر اما تفاوتی که به مقصود زیانی ندارد .

در اینجا از باب حق شناسی لازم است تذکر دهیم که در تهیه و تنظیم این نوشتار از کتاب حیاة الامام الکاظم (ع) تالیف دانشمند محترم آقای کاظم قرشی به عنوان راهنما بهره‌ی فراوانی برده شده است .